

هویت ایرانی در شاهنامه

ابوالفضل خطیبی (ایران)



هویت ایرانی ریشه در اسطوره‌هایی دارد که از هزاران سال پیش نیاکان ما آن‌ها را خلق کردند و استمرار بخشیدند و داستان‌های حماسی درباره شاهان و پهلوانان آرمانی ایرانیان چون کیخسرو و گرشاسپ و آرش و رستم، در تاریخ ایران پشتوانه‌های فکری و معنوی نیرومندی بود که همبستگی ملی را سخت تقویت می‌کرد. از سپیده‌دم تاریخ تاکنون به‌رغم آن‌که ایران بارها در معرض هجوم دشمنان خود بوده، و گاه شکست‌های وحشتناکی متحمل شده و سرتاسر کشور به‌دست بیگانگان افتاده، ولی ایرانیان هیچ‌گاه هویت خود را فراموش نکردند و در سخت‌ترین روزگاران که گمان می‌رفت همه‌چیز نابود شده، حلقه‌های مرئی و نامرئی هویت ملی چنان آنان را با یکدیگر پیوند می‌داد که می‌توانستند قفقوس‌وار از میان تلی از خاکستر دگر بار سر برآورند.



شاهنامه منبعی بسیار غنی از میراث مشترک ایرانیان است که در آن می‌توان استمرار هویت ایرانی را از دنیای اسطوره‌ها و حماسه‌ها تا واپسین فرمانروایان ساسانی آشکارا دید. فردوسی بی‌گمان در احیای زبان فارسی که از ارکان هویت ملی است، نقش بی‌چون‌وچرایی داشته‌است و محتوای شاهنامه دارای ویژگی‌هایی است که سبب شده‌است تا هویت ملی تا امروز استمرار یابد. برخی از این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱. **یک‌پارچگی سیاسی:** در سراسر شاهنامه هیچ دوره‌ای نیست که ایران بدون فرمانروا باشد حتی فرمانروای بیگانه‌ای چون اسکندر را از تاریخ حذف کرده، بلکه هویت ایرانی بدو داده‌اند.

۲. یکپارچگی جغرافیایی: از آغاز شاهنامه تا دوران فریدون، فرمانروایان ایرانی بر کل جهان فرمان می‌راندند و از ایرج به بعد بر ایران‌شهر که تا پایان شاهنامه کانون رویدادهاست، هرچند در دوره‌های مختلف مرزهای ایران‌شهر تغییر می‌کند. مثلاً زمانی ارمنستان بخشی از قلمرو ایران است و زمانی دیگر نیست.

۳. یکپارچگی روایات: در شاهنامه برخلاف دیگر منابع فارسی و عربی درباره تاریخ ایران روایات یکدست است. بدین معنی که خواننده هیچ‌گاه با روایات گوناگونی از یک رویداد واحد روبه‌رو نمی‌شود.

این ویژگی‌ها به خود شاهنامه مربوط نمی‌شود، بلکه هر سه در کتابی به پهلوی به نام خودای نامگ (xwadāy-nāmag)، تاریخ رسمی دوره ساسانی که در زمان خسرو انوشیروان مدون شده، جمع بوده است. این کتاب از قرن دوم هجری به بعد به عربی و فارسی ترجمه شد و منظومه‌های گران‌قدری بر اساس تحریرهای منثور فارسی شکل گرفت و فردوسی کاخ بلند نظم خود را بر پایه یکی از تحریرهای فارسی خدای‌نامه، یعنی شاهنامه ابومنصوری تألیف یافته به سال ۳۴۵ هجری پی افکند. بنابراین هنر اصلی فردوسی در انتخاب مهم‌ترین منبع در زمینه تاریخ و حماسه ملی است که حاکی از نبوغ اوست در درک شرایط اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ایران در آن روزگاران.

در عصر تاریخی شاهنامه، ایده ایرانی یکپارچه به لحاظ سیاسی و دینی در سه مقطع آشکارا قابل تشخیص است و در سرتاسر دوره ساسانی به عنوان جریانی مستمر حضور دارد: مقطع نخست، زمان دارای دارایان، آخرین پادشاه کیانی در تاریخ ملی است که داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی را فریاد می‌آورد و برخی رویدادهای مربوط به پادشاهی اوست که در دوران این پادشاه کیانی بازتاب یافته است. دوران این پادشاه در خدای‌نامه محل تلاقی دو ایده کلیدی در اندیشه ایرانیان باستان است: یکی ایده ایرانی یکپارچه به لحاظ سیاسی با مرکزیت ایران‌شهر و دیگری ایده دینی واحد در سراسر قلمرو پادشاهی. تدوین‌کنندگان خدای‌نامه ایرانی یکپارچه به لحاظ سیاسی و دینی در عصر هخامنشی را در دوره دارای دارایان تجسم بخشیدند. به گزارش دینکرد و ارداویراف‌نامه، دارای دارایان ۲ نسخه از همه نسک‌های اوستا را در اختیار داشت که یکی در خزانه شاهی نگهداری می‌شد و دیگری در دز نیش، ولی اسکندر مقدونی آن‌ها را برآورد و سوخت. بنابراین اسکندر هم یکپارچگی سیاسی ایران‌شهر را در زمان دارای دارایان نابود کرد و هم یکپارچگی دینی را. همچنان‌که از زمان اسکندر، قلمرو ایران‌شهر مرکزیت خود را از دست داد و به ایالت‌هایی با شاهان مختلف تقسیم شد، اوستا نیز که نماد یکپارچگی دینی آن دوران بود، پراکنده گشت و از همین‌رو فرمانروایان سراسر دوران اسکندر تا اردشیر یکم ساسانی را «ملوک الطوائف» خوانده‌اند. مقطع دوم، پادشاهی اردشیر بابکان است که از یک سو به گزارش تاریخ طبری، مدعی بود به کین‌خواهی پسر عم خود دارای دارایان برخاست و بنابر گزارش کارنامه اردشیر بابکان، سراسر ایران‌شهر را در نظام پادشاهی واحدی متمرکز ساخت و از دیگر سو به هیربدان عصر خود، تنسر یا توسر دستور داد تا متون پراکنده اوستای عهد اشکانی را گرد آورد و سامان بخشد. متون پهلوی، شکل‌گیری دوباره یکپارچگی سیاسی و دینی در زمان ساسانیان را با عباراتی چون: *abāzārāyīh ī Ērānšahr* و *Abāz ō ewxwadāyīh* بیان کرده‌اند. ولی در این باره مسئله بحث‌انگیز این است که در شاهنامه و خدای‌نامه، گذشته از خاطره مبهمی از داریوش سوم هخامنشی که در دارای‌دارایان کیانی باقی مانده، سخنی از پادشاهان ماد و هخامنشی نیست و مسئله‌ای که ذهن پژوهش‌گران تاریخ ملی را مشغول داشته این است که آیا ساسانیان از پادشاهان هخامنشی اطلاعی نداشته‌اند؟ در حالی که آنان از همان ایالتی برخاستند که سالیان سال موطن و تختگاه هخامنشیان بوده است. نخست این فرضیه پیش کشیده شد که علت خالی بودن تاریخ ملی از ذکر پادشاهان ماد و پارس این است که داستان‌های مربوط به نواحی جنوب و مغرب ایران در دوره اشکانیان به تدریج جای خود را به داستان‌ها و روایاتی سپرد که هسته اصلی آن از قوم اوستایی یا کیانی برخاسته بودند. تأثیر و نفوذ محافل دینی زردشتی در تدوین خدای‌نامه سبب شد تا ساسانیان از هخامنشیان بی‌اطلاع بمانند. بی‌گمان تأثیر محافل زردشتی را در حذف تاریخ هخامنشی از تاریخ ملی نمی‌توان نادیده گرفت ولی

برخی ایران‌شناسان شواهدی عرضه کرده‌اند که نشان می‌دهد برخلاف آنچه در تاریخ رسمی دوره ساسانی گزارش شده، ساسانیان از هخامنشیان بی‌اطلاع نبوده‌اند، برخی از این شواهد عبارت‌اند از:

۱. در مجموعه مانوی کلن، قطعه‌ای هست که در آن مانی اردشیر یکم را «دارا اردشیر» نامیده‌است و این نام ترکیبی گواه کوشش آگاهانه ساسانیان است که خود را با دودمان شاهی هخامنشی پیوند دهند.

۲. ساسانیان سنگ‌نبشته‌ها و پیکره‌نگاری‌های خود را نزدیک سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان در فارس برپا کردند و با همان عناوینی خود را معرفی کرده‌اند که پادشاهان هخامنشی.

۳. سکوت تاریخ ملی درباره هخامنشیان مدرک قانع‌کننده‌ای برای این نظر نمی‌تواند باشد که پادشاهان اولیه ساسانی از هخامنشیان بی‌اطلاع بوده‌اند. همچنان‌که از سکوت خدای‌نامه و شاهنامه درباره کرتیر موبدان موبد پرآوازه ساسانی یا کشمکش‌های نرسه با بهرام سکانشاه نمی‌توان نتیجه گرفت که ساسانیان از کرتیر یا این کشمکش‌ها اطلاعی نداشته‌اند.

۴. یهودیان، ارمنیان و مسیحیان نسطوری که در ایران دوره ساسانی می‌زیسته و گاه روابط نیکویی با دربار داشته‌اند، بعید است که اطلاعات موجود در کتاب مقدس درباره هخامنشیان به‌ویژه کورش را به ساسانیان انتقال نداده‌باشند.



سرانجام مقطع سوم زمان خسرو انوشیروان در قرن ششم میلادی است که این معمار واقعی شاهنشاهی ساسانی از يك سو پس از کشته شدن پدر بزرگش پیروز در جنگ با هپتالیان و تاخت‌وتاز اقوام وحشی در مرزهای شمالی يكپارچگی سیاسی غرور ملی از دست رفته ایرانیان را بازسازی کرد و از دیگر سو به دنبال تشنّت دینی در زمان پدرش قباد یکم که پیامد ظهور مزدك و رواج آموزه‌های او بود، دستور داد تا روایات پراکنده دینی و ملی در قالب خدای‌نامه مدون گردد. گذشته از این به روایتی، در همین زمان مجمعی از موبدان زردشتی به ریاست وهشاپور موبدان موبد خسرو انوشیروان، ۲۱ نسل اوستا را تعیین کرد و به اتفاق نظر بر رأی خود مهر نهاد.

خدای‌نامه تاریخی بود مشتمل بر زنجیره‌ای پیوسته از دودمان‌ها و شاهانی که از قدیم‌ترین ایام تا زمان تدوین آن یکی پس از دیگری بر ملت و کشوری واحد فرمان می‌راندند این امر به‌علاوه شرح دلاوری‌ها و پهلوانی‌های پهلوانان در هر دوره می‌توانست غرور ملی ایرانیان را در جنگ با دشمنان شمالی بیدار و تقویت کند. شرح پُرآب‌وتاب جنگ‌های مداوم ایران و توران در دوره کیانی و تطبیق تورانی و ترک، ابزار مناسبی بود برای ترویج روحیه فداکاری و جان‌فشانی در دفاع از مرز و بوم ایران‌شهر در برابر دشمنان شمالی.

پس از فتح ایران به‌دست اعراب مسلمان، یک‌پارچگی سیاسی و دینی از ایران رخت برپست. ولی ایده ایرانی یک‌پارچه با ترجمه خدای‌نامه به زبان عربی و فارسی دری باقی ماند و در قرن چهارم هجری با سرایش شاهنامه شکل نهایی یافت. به‌تازگی تابوتی در استانبول کشف شده که به یک ایرانی مسیحی به نام خرداد پسر هرمدآفرید که در قرن نهم میلادی به بیزانس سفر کرده‌بود، تعلق دارد. در کتیبه‌ای که به پهلوی بر روی این تابوت نوشته شده، خرداد موطن خود را که در آن زمان بخش شرقی سرزمین خلافت اسلامی بوده، و آن را دارالسلام می‌گفتند، چنین معرفی می‌کند:

az mān ī Ērānšahr, az rōstā ī čālagān, az deh ī xīšt

نکته جالب کتیبه این است که در زمانی که ایران‌شهر وجود خارجی نداشته یک ایرانی مسیحی موطن خود را همچنان ایران‌شهر دانسته‌است.

فردوسی جامه فاخری بر تحریر ویژه‌ای از خدای‌نامه پوشاند و در زمانه‌ای که هویت ایرانی جداً در معرض تهدید بود و بیم آن می‌رفت که فرهنگ ایرانی نیز مانند فرهنگ‌های ملل دیگر در فرهنگ قوم غالب حل شود با نمایش گذشته شکوهمند ایران، احساس ایرانی بودن را در دل‌ها نشاناند. گفتیم که فردوسی تحریر ویژه‌ای از خدای‌نامه را مبنای کار خود قرار داد. این تحریر ویژه چه بوده‌است که چنین تأثیر شگرفی را بر جای نهاده‌است؟ این تحریر نه تماماً ساخته و پرداخته دستگاه شاهی و دبیران دربار بوده‌است و نه ساخته و پرداخته دستگاه دینی ساسانی. به احتمال زیاد طبقه متوسط اجتماعی و عمدتاً طبقه دهقان در شکل‌گیری و استمرار این تحریر که بی‌گمان اساس آن همان خدای‌نامه رسمی بوده، نقش اساسی داشته و از قضا شاهنامه را نیز دهقان فرزانه‌ای سروده‌است. ویژگی اصلی این تحریر این است که در بخش مفصلی از آن که بر آن بخش پهلوانی نام نهاده‌اند، به‌جای شاهان بیش‌تر با پهلوانان هم‌دلی شده و در برابر، پادشاهی چون گشتاسپ که در تحریر رسمی خدای‌نامه سخت محبوب است، جاه‌طلب و نیرنگ‌باز معرفی شده‌است.

پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، هویت دینی ایرانی رنگ باخت، ولی ملیت‌گرایی موجود در خدای‌نامه در شاهنامه تبلور و تکامل یافت. با این‌که در دوره ظهور شاهنامه برخلاف دوران شکل‌گیری کهن الگوی آن، خدای‌نامه، یک‌پارچگی سیاسی بر ایران حاکم نبود، ولی تا اندازه‌ای می‌توان این دو دوران را با یکدیگر سنجید. در قرن چهارم هجری دشمنان شمالی همان ترکانی بودند که این بار جذب فرهنگ ایرانی شده و خود حکومت را به‌دست گرفته‌بودند. به‌جای امپراتوری روم، اعراب مسلمانی بودند که هویت خود را در تحقیر ملت‌های دیگر به‌ویژه ایرانیان مسلمان می‌جستند و از دین جدید چون ابزاری برای فزون‌خواهی و باج‌خواهی هرچه بیش‌تر نیک بهره می‌بردند و از همین رو در شاهنامه تازیان در هیئت اژی‌دهاکه آزمند دشمن قدیمی ایرانیان تجسم یافته‌است.

پس از فردوسی هویت ایرانی نه در بستر حکومتی یک‌پارچه به‌لحاظ سیاسی و دینی، بلکه در بستری فرهنگی، ادبی و هنری استمرار یافت. ایرانیان، شاهنامه را چون شناسنامه ملی خود حفظ کردند و منتظر فرصتی بودند تا یک‌پارچگی سیاسی و جغرافیایی روزگار کهن را زنده کنند که کردند. پس از خلق شاهنامه تا ۵۰۰ سال بعد که صفویان یک‌پارچگی سیاسی را به ایران بازگرداندند، به‌رغم وجود حکومت‌های محلی، ایده ایران‌شهر همچنان به حیات خود ادامه داد. گواه

این معنی در مدیحه‌های شاعرانی چون خاقانی و نظامی، سنایی، خواجهی کرمانی و عبید زاکانی نهفته است که پادشاهان ممدوح خود را ولو آن‌که بر شهر کوچکی چون مراغه حکم می‌راندند، «شاه ایران» یا «خسرو ایران» خطاب می‌کردند.

هویت ایرانی در شاهنامه در تحقیر ملت‌های دیگر نیست که رنگ و جلا می‌یابد، که خود بر بنیادهای فکری، معنوی و اخلاقی نیرومندی استوار است و از همین رو ملی‌گرایی ایرانیان در طول تاریخ، هیچ‌گاه به نژادپرستی منفوری چون نازیسم و فاشیسم در قرن بیستم مبدل نشد. در قرن بیست‌ویکم ایرانیان می‌توانند با تعمیق این بنیادها، به‌ویژه بنیادهای اخلاقی که در سرتاسر شاهنامه موج می‌زند، در دنیایی که به‌سبب پیشرفت‌های برق‌آسای بشر در فناوری ارتباطات، بیم آن می‌رود که بسیاری از فرهنگ‌های بومی فراموش شوند، هویت ایرانی خود را حفظ کنند و آن را استمرار بخشند.

سخن آخر این‌که اگر دیوان حافظ ناخودآگاه جمعی ایرانیان را باز می‌تاباند، شاهنامه خودآگاه جمعی ایرانیان است.

۱- درباره خدای‌نامه، تحریرها و منابع آن، بنگرید به:

Honour of Prof. Ehsan Shahbazi, A. Shahpur, "On the Xwadāy – nāmāg" , Papers in Yarshater, Acta Iranica 30, Leiden, 1990, pp. 208-229

۲- دینکرد، کتاب ۴، ۳۱۶، ۱۰-۱۲.

۳- ارداویراف‌نامه، حرف‌نویسی، آوانویسی، ترجمه متن پهلوی به فرانسه و واژه‌نامه از فیلیپ ژینو، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران، ۱۳۷۲، فصل ۱، بند ۱؛ نیز نک: نامه تنسر، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۵۶؛

.Yarshater, London- New York .Kellens, j., "AVESTA" , Encyclopaedia Iranica II, ed. By E

۴- طبری، محمدبن جریر، تاریخ الرّسل والملوک، به‌کوشش یان دخویه، لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱م، ج ۱، ص ۸۱۴؛ ترجمه فارسی: تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، تنودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۴.

۵- کارنامه اردشیر بابکان، به‌کوشش بهرام فره‌وشی، بخش ۱؛ بند ۱-۲۰.

۶- یارشاطر، احسان، «چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکر نیست؟»، شاهنامه‌شناسی (مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه)، تهران، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۲۶۹-۳۰۱؛ به‌ویژه نک: ص ۳۰۰-۳۰۱.

La Persia nel Medioevo, "Yarshater, E., "Were the Sasanians Heirs to the Achaemenids ;Roma, 1971, pp.517-531

کتتهوفن و روف نظر یارشاطر را پذیرفته‌اند:

Ardašīr: Eine Kettenhofen, E., "Die Einforderung des Achämenidischerbes durch pp. 177-190; M. ,۱۹۸۴, Interpretation Romana", orientalia Lovaniensia periodica, Vol. 15

the Sasanian attempt to re-create Roaf, "Persepolitan Echoes in Sasanian Architecture: Did Archaeology of Ancient Persia, New light on the the Achaemenid empire", The Art and V.S. Curtis, et all eds. , London and New York, 1998, pp. 1- ,Parthian and Sasanian Empires .7

۷- بهتازگی شهبازی و سپس دریایی شواهد متعددی در این خصوص عرضه کرده‌اند:

Nāme- ye Irān- e Bāstān, , "A.Sh.Shahbazi, "Early Sasanians, Claim to Achaemenid Heritage Daryaee, "memory and History: The .Vol. 1, No. 1, Spring- Summer 2001, pp. 61-73; T Persia", Nāme- ye Irān- e Bāstān, vol. 1. No. 2, Construction of the past in late Antique ; Autumn- Winter 2001-2002, pp ۱-۱۴;

برای برخی شواهد، بنگرید به:

;op. cit., p.3 ,Herodian, Herodian's History, Cambridge, 1969, 4.2.2; Daryaee

طبری، ج ۱، ص ۸۱۴؛ تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، ص ۳۴: «اردشیر به گمان خود همی‌خواست تا مملکت را به اهل خود بازگرداند و آن را مانند زمان پدران خود، زمان پیش‌از ملوک‌الطوائف، زیر فرمان يك رئیس و يك پادشاه درآورد.» نامه تنسر، به‌کوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۴۸-۴۹؛ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، برلین، مطبعة کاویانی، ۱۳۴۰ ق، ص ۳۲-۳۳.

۸- این نام (Dariardaxar) در متنی به یونانی در «مجموعه مانوی کلن» به کار رفته‌است:

für Papyriologie und A. Heinrichs- L. Koenen, "Der Kolner Mani- kodex", Zeitschrift .n. 42 ,۷۲ ,Epigraphik 19 (1975) 21, 121 n.53; Shabazi, op. cit. p. 66

.Shabazi, op. cit. pp. 66-67 -۹

.Ibid, p.68 -۱۰

.Daryaee, op. cit. , pp. 8-9 -۱۱

۱۲- نامه‌های منوچهر، اول، فصل ۴، بندهای ۱۴-۱۷؛ برای این روایت، نک: تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش‌از اسلام، به‌کوشش ژاله آموزگار، تهران، ۱۳۷۶، ص ۶۶، پانوشت ۴.

۱۳- بنگرید به یارشاطر، همان، ص ۲۸۳-۲۸۶.

۱۴- برای این کتیبه، نک: دریایی، تورج، «دیدگاه‌های موبدان و شاهنشاهان ساسانی درباره ایران‌شهر»، نامه ایران باستان، س ۳، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۲ (شماره پیاپی: ۶)، ص ۲۶.

منبع: آتی بان